

بسم الله الرحمن الرحيم

یادآوری

بحث این بود زندگی حضرات معصومین علیهم السلام را باید با محوریت نبرد حق و باطل تحلیل کرد و این جزو محکومات سیره ائمه است. مدل تبیین را نیز قرآن ارایه داده است. یکی از معجزات قرآن کریم این است که مدل تبیین زندگی حضرات معصومین را با تبیینی که از زندگی انبیاء کرده است، ارایه داده است. در زندگی انبیاء به ما یاد داد که کجا و چه نکاتی باید پررنگ شود. چگونه اندیشه را در مصداق تبیین میکند؟ قرآن کریم بیان کرد که زندگی انبیاء تحقق توحید در مرتبه فعل و ظهور نبرد حق و باطل است. هر آنچه قرآن درباره انبیا اولوالعزم و غیر اولوالعزم، نقل میکند، در دایره یک نبرد حق و باطل است. و حتی در زندگی حضرت یوسف که در ظاهر به عنوان قیام علیه طاغوت شناخته نمیشود، نیز نبرد حق و باطل کاملاً آشکار است. ایشان راه دیگری را برای تحقق حق در مقابل باطل در پیش میگیرد. مسیری که خدای سبحان برای زندگی یوسف تعیین کرده است، پیروزی حق بر باطل و سیطره حق بر باطل است. یعنی در هر فرصتی که زندگی انبیاء را نقل میکند، نبرد حق در برابر باطل و ظهور توحید است. اظهار توحید و حقانیت است.

تناسب میان سختی ائمه و شیعیان

در دوره های مختلف زندگی حضرات مصومین علیهم السلام، گاهی حضرات در فشارها یا راحت های نسبی بودند و شیعیان حضرات هم به مناسبت این فشارها و راحت ها، به همین نسبت در راحت یا فشار بودند. در دوره حاکمیت امیرالمومنین ع، شیعیان هم بروز پیدا میکنند، به مسانید و پست هایی میرسند. این، بروز نظام ولایی در وجود آن ها است. در برابر، در دوران امام هادی و امام عسکری علیهما السلام رابطه ظاهری هم امکان پذیر نیست. خود حضرات هم در تبعید گاه ها و پادگان های نظامی زندگی میکنند. در این زمان خود شیعیان هم به همین نسبت تحت فشار هستند. یعنی زندگی حضرات نماد زندگی شیعیانشان است که هرگاه فشار بیشتری بوده است، شیعیان هم تحت فشار بیشتری بوده است. این دو با هم نسبت کاملاً مستقیمی دارند.

اتمام حجت در حضور و غیبت امام ع

در همه این دوره ها تکلیف شیعیان از طریق امام معلوم میشده است. هیچگاه شیعیان رها نبودند. این نکته دقیقی است که در روایت ذکر شده است که هیچ حادثه ای، هیچ فشاری، هیچ سختی ای باعث نشد به گونه ای باشد که برای شیعیانی که به دنبال حق بودند تزلزل ایجاد بشود. البته اگر کسی زندگی اش

متزلزل بود، در این رابطه اش هم تزلزل ایجاد میشد. اما کسی که راسخ بود، تکلیف خود را پیدا میکند.

اوایل امامت امام صادق ع به دلیل فشار زیاد، چند سال طول کشید تا جریان امامتشان آشکار شود. حتی بعضی از خصیصین نمیدانستند که ایشان امام است. با این حال تزلزل ایجاد نشد. راه به اینکه رسیدن چگونه است، با چه کسی ارتباط برقرار کنند، چه کسانی ممکن است بدانند، از چه طریقی میتوانند بر طریق امامت بمانند و... معلوم بود.

در رابطه با غیبت هم عین همین جریان صادق است تا آنجا که در روایت آمده است که اگر خدای سبحان میدانست با وجود غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تزلزلی در اولیاء الهی، یعنی کسانی که خواص و پای کارند ایجاد میشود، غیبت را ایجاد نمیکرد. طبق روایات، غیبت به گونه ای نیست که باعث تزلزل بشود. بله، اگر کسی با وجود امام متزلزل بود، با غیبت هم متزلزل میشود. اما این به جهت غیبت نیست، بلکه به لحاظ تزلزل خودش و شبهات خودش است. این اصل جزء محکّمات است که در رابطه با انبیاء و اولیاء در طول تاریخ نبرد حق و باطل، هیچگاه حجت به گونه ای نبود که مردم به واسطه خفای حجت یا فتره من الرسل، به تزلزل بیفتند. اگر چنین بود نعوذ بالله حجت بر علیه خداوند میشد، که خدا کوتاهی کرده است. حتی در حجتیهایی که مکتوم و پنهان

بوده اند نیز راه دلالت باز بوده، میتوانستند راه را پیدا بکنند. در این موارد مکتوم بودن هم، باز به خاطر فعل مردم بوده است. نه اینکه مکتوم بودن از جانب حجت باشد. یعنی مکتوم بودن هم ابتلائی برای کمال است، نه عامل تزلزل. گاهی هم به دلیل لغزش مردم است. هیچ کدام از این کتمان ها، فترت ها، غیبت ها و ... از جانب خدا ایجاد لغزش و لرزش نکرده است و نخواهد کرد. غیبتی که سبب شود حجت ناتمام بماند در طول تاریخ نبوده است و نخواهد بود. اما مردمی که در زمان حضور هم دچار تردید میشدند و به لغزش می افتادند، و الان در زمان غیبت دچار لغزش میشوند، ربطی به فعل خداوند ندارد.

گاهی اصرار بر گناه، سبب لغزش در نظام اعتقاد به نبوت، یا لغزش در اعتقاد به توحید میشود. اینها جزای فعل انسان است. این جزا هم جزء سنت های الهی است. پس اگر لغزش یا شکی در کل تاریخ بشریت نسبت به جریان نبرد حق و باطل و اتمام حجت حقانیت انبیاء بوده است، حتما جزایی است نه ابتدایی.

تحلیل زندگی امامان ع از منظر قرآن

اگر بخواهیم زندگی امامان ع را با نگاه خداوند به سیره انبیا در قرآن، تحلیل کنیم، چه تصویری خواهد یافت؟ با تحلیل جریان انبیاء در قرآن، که مدل سیره هدایت گرانه را در نبرد حق و باطل بیان کرده است، میتوان محکماتی به دست آورد. مثلا اینکه انبیاء در هر گوشه ای از عالم که مبعوث به رسالت

شدند، نبرد حق و باطل بوده داشتند. یا اینکه هیچ مصالحه ای با ظالم نداشتند. دنبال حاکمیت بودند، حتی اگر در جایی مصالحه کردند، برای ایجاد حاکمیت بوده است. مصالحه بدون این غرض نداشتند و اگر محکمت را کنار هم بچینیم، میبینیم هر گفتاری، محاجه ای، حتی مناظره ای، و هر بیانی و رفتاری که از انبیاء در قرآن ذکر شده است، در راستای تحقق این محکمت بوده است مثلاً برای رسیدن به حاکمیت بوده و تبیین حق در مقابل باطل و بزرگ کردن و آشکار کردن حق و زهاق باطل بوده است. جاء الحق و زهق الباطل. ان الباطل كان زهوقا. این سنت الهی است. فرعون و نمرود زهوقند. این ها اساطیر میشوند. اما آنی که حق است که انبیاء هستند، باقی اند. یعنی کلمه باقیه انبیاء است. کلمه باطله، شجره باطله، خبیثه، شجره باطل و ظالمین است. ... خدای سبحان هیچ امتی را عقاب نکرد مگر اینکه در ام قرای آن امت که مرکز آن امت باشد، رسولانی را برای اتمام حجت فرستاده باشد. پس باید عقاب به دنبال تبیین حق باشد. این ها محکمت الهی است. اگر محکمت قرآن کریم را در رابطه با انبیاء کنار هم قرار دادیم، آن موقع همین محکمت در زندگی حضرات معصومین هم حاکم است. همه به عنوان سنت های الهی هستند. اگر این نگاه حاکم شود میفهمیم دعا های امام سجاده باید بر اساس آن محکمت تفسیر شود یعنی آن

دعا در راستای نبرد بوده است . همچنین درسهای امام صادق ع باید بخشی از نبرد حق و باطل تحلیل شود.

با این شیوه، نگاه قرآنی به زندگی حضرات معصومین، به عنوان ادامه سیره انبیاء کاملاً واضح و روشن میشود. آن وقت میتوانیم زندگی انبیا و امامان را بر اساس این نگاه، تقریر دوباره ای داشته باشیم. چون گفتیم جریان انبیاء نقشه خداست برای تحقق آخرین نقشه (امت ختمی) و همه این ها در آنجا تکرار خواهد شد. چه سنت های کلی و چه سنت های جزئی آنجا تکرار میشود. روایات فراوان داریم که حوادث جزئی هم جزء به جزء تکرار خواهد شد. درباره غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم آمده است، که غیبت ایشان تمام جهات و مدت غیبت انبیاء سابق را پوشش میدهد. چون هر کدام از غیبت هایی که در دوران سابق آمده بوده برای کمالی از کمالات و جهتی از جهات بوده است. اما غیبت امام زمان ، تمام آن جهات و کمالات را میطلبد، لذا تمام غیبت ها، جهاتش و مدت هایش همه تکرار خواهد شد تا تمام این کمالات محقق بشود.

اگر این ها به عنوان اصول کلی دیده شد، آن موقع با مطالعه زندگی انبیاء، گویی زندگی حضرات معصومین را مطالعه میکنیم. نکات زندگی آن ها و قواعد حاکم و حوادثی که آن زمان، محقق خواهد شد را مطالعه میکنیم. یک نگاه دیگری میشود. آن وقت معنای حدیث ثقلین و جدا نشدن قرآن از عترت، روشن

تر خواهد شد. این نگاه باعث میشود نگاه ما به ۲۲۰۰ آیه قرآن در رابطه با بیان زندگی انبیاء متفاوت شود. همانطور که امیر المومنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند که همه آن وقایعی که در تاریخ اتفاق افتاده است من برای تو میگویم به گونه ای که انگار با آن ها زندگی کردم و برای تو بیان میکنم و تکرار خواهد شد. یعنی با نگاه قرآن عمر انسان به درازای عمر بشریت میشود.

سیر استکمالی بشر در تاریخ انبیا

هر نبی ای یک مرتبه انسان ها را جلوتر برده است. اما آغاز زندگی هر انسانی از همان تعلق روح به بدن و از همان مرتبه جسمانی آغاز میشود. یعنی از همان هبوط آغاز میشود. از اسفل سافلین آغاز میشود. اما اینطوری نیست که مثل حیوانات این حرکت دوری باشد. یعنی حیوان بعدی همان حرکتی را طی میکند که حیوان قبلی آن را طی کرده بود. حرکت انسان خطی است. به این معنا که من هم از ابتدا شروع میکنم. من هم از همان تعلق روح به بدن و اسفل سافلین آغاز میکنم. اما حرکت من در مرتبه ای که برای انسان های قبل از من بود، منحصر نمیشود. این حرکت های قبلی جزء وجود من میشوند تا پله ای شوند برای امکان مرتبه بعدی و استعداد مرتبه بعدی.

هر دوره ای که میگذرد، دوره بعدی استعداد کمالشان بیشتر میشود. نه اینکه بالفعل کاملتر باشند، استعداد کمالشان بیشتر میشود. درست است که از نقطه

صفر وجود شروع میکنند. اما استعداد کمالی این، بیشتر از مرتبه قبلی است. همه انسان ها از ابتدا استعداد خلافت الهی را داشتند، این به معنای استعداد کلی مسئله است و همه در آن مساوی هستند. اما استعداد قریبی که نزدیک به فعلیت است با ظهور هر نبی بیشتر میشود. هر نبی ای این استعداد قریب را نزدیک تر و آماده تر میکند تا نبی بعدی که می آید استعداد قریب بیشتری برای انسان ها ایجاد شده باشد. در امت ختمی بالاترین استعداد با بعثت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم محقق شده است.

بنابراین در دورانی که حضرات معصومین بودند، همه آن سنت های انبیاء حاکم بوده است. لذا هر نبی ای که قصه اش در قرآن بیشتر تکرار شده است، نشان دهنده این است که نقش او در امت ختمی بیشتر است. تکرار جریان او در امت ختمی بیشتر است. از این منظر کمتر به قرآن نگاه کردیم که قرآن را اینگونه دخیل در زندگی و تبیین ببینیم. وقتی اینطوری دیدیم، راهکار برایمان ایجاد میشود، ابوابی گشوده میشود که گشوده شدن این ابواب گاهی یفتح منه الف باب است. قبلا انسان باید خودش را میکشت تا یک جایی چیزی به دست می آورد. گاهی تعصب هایی در ذهن ما شکل گرفته است که ما با توجه به اینکه یقین داریم که حضرات معصومین افضل از انبیاء هستند، نسبت به سیره انبیا در قرآن بی توجهیم. میگوییم «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» با این

توجیه، هم صد را از دست می‌دهیم هم نود را. درحالی‌که راه رسیدن به صد از طریق نود است. اگر این باور را کردیم، این باعث می‌شود انسان نقشه عملیاتی و نقشه راه پیدا بکند. یعنی معلوم است که انبیاء شئون حضرات معصومین و نمودی از حضرات معصومین هستند. اما نقشه راه برای رسیدن به آن حقیقت از طریق انبیاء است.

دوران غیبت، تمرین غلبه روح بر بدن

گفتیم انسان با اکل از شجره منہیه به هبوط کشیده شد و اکل باعث هبوط شد. هبوط معنایش توجه به بدن شد. مسیر عروج نیز همانند مسیر هبوط بود تا به تمام مراتب اسماء الهی و خلافت الهی برسد. این مسیر، نبرد حق و باطل بود، یعنی نبرد بین من موهوم و من واقعی. من موهوم از توجه به بدن و بدن را خود دیدن، اینجا نشأت می‌گرفت. انبیاء آمدند تا این من عالی را از من موهوم جدا بکنند.

این همه در طول تاریخ طول کشیده است تا معارف رسیده است به جایی که قرآن کریم نازل شده است. تمام حوادث انبیاء برای قطع تعلق این توجه و این من موهوم بوده است. تا در مسیر راه مانع برای کمال نشود. انبیا خواستند نشان بدهند تو من موهوم نیستی. تو یک من عالی داری. (غلبه روح بر بدن)

بنابراین غلبه نظام روح بر بدن به عنوان یک اصل کلی در مسیر همه انبیاء بوده است. لذا معجزات انبیاء همه از سنخی است که میخواهد احکام بدن و طبیعت و ظاهر را غیر اصیل نشان دهد. نمیخواهد بگوید نیست. میخواهد بگوید اصل نیست. همیشگی نیست، دائمی نیست، اینها اصل وجود انسان و نهایت وجود انسان نیست. فرعی از وجود انسان است. مثلاً روایاتی که در بحث نشأت گرفتن و خلقت انسان بیان میشود، خیلی روایات زیبایی است. (روایات نوریه) حضرات معصومین میفرمایند ما قلوبمان از اعلی علین خلق شده است و ابدانمان از علین، و شیعیان ما قلوبشان از علین خلق شده است و ابدانشان از دون علین. ببینید، یک خط مسیر است. ابدان شیعیان از دون علین، قلوبشان از علین. ابدان حضرات معصومین از علین، قلوبشان از فوق علین، اعلی علین. بعد میگوید نظام ارتباط روح به بدن، یعنی نظام توجه اعلی علین به علین، و نظام توجه علین به ما دون علین. لذا میگویند شیعیان ما مثل بدن برای ما هستند و به ما حنین دارند. فرع ما هستند. یعنی مسیر حرکت شیعیان به سمت علین است که نظام روحشان است. اما خود آن نظام روح نسبت به نظام روح حضرات معصومین، تازه بدن است. مسیر حرکت شیعیان در کمالشان به سمت قلبشان است که قلبشان مرتبه علین است که غلبه آن نظام بر نظام بدن است. یعنی هرچی به سمت بدن کشیده میشوند، به سمت دون علین است. نمیگویند انسان

بدن ندارد ، اما میخواهد بگوید مسیر به کدام سمت است. از این دست روایات فراوان داریم. مثل روایات خود عالم ذر ، مثل روایات خود خلافت، مثل روایات تعلیم اسماء، مثل روایات قبض روح انسان ها... این ها هر کدام دسته ای از روایات است. در روایات قبض روح دارد که انسان حقیقت تمام اعمالش و عقائدش و اخلاقش به صورت یک حقیقت متراکمی مرتبط میشود به مراتب محبت یا مراتب بغض نسبت به حضرات معصومین و آن را میبیند. یعنی در آن لحظه میخواهد برود، حتما باید توحید ولایی برایش آشکار شود، مراتب محبتش اینجا تجلی پیدا میکند. آنجا تمام حقیقت انسان با همین جریان (که فرع به اصلش رجوع میکند دیده میشود. لذا اگر کسی در هنگام قبض روحش ، به خیر بود، تا آخر مسیر به خیر است.

در سیر کلی جامعه بشری هم همین سنخ است. یعنی آنچه در دوران ظهور قرار است محقق بشود ، کنده شدن از نظام بدن و احکام بدنی و طبیعی است که قرار است در دنیا به شکل عمومی و فراگیر محقق بشود. یعنی قطع تعلق عمومی از بدن و کم شدن تعلق و حاکمیت نظام روح بر بدن، غلبه نظام روح بر بدن، ضعیف شدن احکام بدن، عدم غلبه نظام احکام بدن بر روح، آنجا به صورت عمومی میخواهد محقق بشود.

این سیر در زندگی هر فردی این تکرار میشود، حتی اگر به دوران ظهور نرسیده باشد. غایت ولایی در انتهای زندگی هر کسی قبل از ورود به آخرت که توحید الوهی است. توحید الوهی ورود به آخرت است. توحید ولایی قبل از توحید الوهی باید محقق بشود.

در زندگی جمعی بشریت هم این توحید ولایی باید قبل از توحید الوهی محقق بشود. آن وقت اینجاست که غایت ظهور معلوم میشود. غایت ظهور، غلبه احکام روح بر بدن است. با این تفسیر جریان غیبت خودش را نشان میدهد. دوران غیبت برای آماده شدن غلبه احکام روح بر بدن است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام عبدالله بن فضل هاشمی قال سمعت الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام یقول ان لصاحب هذا الامر غیبة لابد منها. (حتما این قطعی است.) یرتاب فیها کل مبطل، (هر کسی که اهل بطالت است شک میکند. تعبیراتی که به کار میبرند، حق و باطل است، یرتاب فیها کل مبطل. در زیارات میخوانیم محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم. نبرد است. هر کسی اهل باطل است. هر کسی مرتبه ای از باطل در وجودش راه پیدا بکند، به همان نسبت شک در وجودش راه پیدا میکند. کسی که کل باطل است، مقابله میکند. کسی که مراتب باطل است، شک در مراتب میکند). فقلت له و لم جعلت فداک؟ (غیبت برای چه قرار داده شده است). لا امر لم یؤذن لنا فی کشفه لکم. (علتی

دارد که هنوز اجازه نداریم برای شما بگوییم) لم يؤذن لنا فی کشفه لکم. قلت فما وجه الحکمة فی غیبه؟ (اصرار میکند که وجه حکمت در غیبت این امام چیست؟) قال وجه الحکمة فی غیبه وجه الحکمة فی غیبات من تقدم من حجج الله تعالی ذکره. یعنی حکمت غیبت همان حکمت غیبت تمام انبیا و حجج پیشین است. همه حجج الهی غیبت داشتند. در جلد دوم کتاب کمال الدین صدوق غیبت های همه انبیاء را می آورد. یونس نبی در دل ماهی یک غیبت بود. هم نسبت به خودش، هم نسبت به امتش. جریان ایوب نبی با اینکه در حاشیه قرار گرفت و مردم رو برگرداندند، یک غیبت بود برای مردم. میقات موسی یک غیبت بود که به گوساله پرستی مبتلا شدند. ادریس نبی غیبت داشت. هر کدام از انبیاء را آنجا آورده است. تعلیل اینکه همه این ها در راستای این است را بیان میکند.^۱

روایت داشت که قلت فما وجه الحکمة فی غیبه، قال وجه الحکمة فی غیبه وجه الحکمة فی غیبات من تقدم من حجج الله تعالی ذکره. این فرازش خیلی

^۱ سوال: این که در جلسه قبل تاکید داشتید هدف انبیاء نبرد حق و باطل بوده است، با تعبیری که این جلسه فرمودید که رسیدن به غلبه احکام روح بر بدن است، این ها دو بیان برای دو زاویه وجود انسان است؟

پاسخ: بفرمایید دو مرتبه بیان است. یک مرتبه هدف وسطی را بیان میکند که جایی که عدالت محقق بشود، مقدمه اینکه غلبه روح بر بدن پیدا بشود، این است که عدالت محقق بشود. هر جایی که جور باشد، اعوجاج باشد، انحراف باشد، چه در نظام فردی، چه در نظام جمعی، آنجا غلبه نظام روح بر بدن محقق نمیشود. اگر قوای انسان در نظام شهوت و غضب و عقلانیت به اعتدال رسیدند، اینجا زمینه غلبه روح بر بدن است.

عالی است که «انّ وجه الحکمة لا ینکشف الا بعد ظهوره». یعنی حقیقت حکمت دوران غیبت بعد از ظهور مشخص میشود. وقتی فصلش آمد و آن حقیقتش آشکار شد، معلوم میشود که در این دوره خدا با بشر چکار داشته است و چقدر این مهم بوده است. عظمت دوران غیبت است که (لا ینکشف الا بعد ظهوره). بعد ترسیم میکند. (کما لم ینکشف وجه الحکمة فیما آتاه الخضر علیه السلام الا بعد افتراقهما). همچنان که جریان خضر و موسی، جریان حکمت های افعال خضر نسبت به موسی، روشن نشد مگر بعد از اینکه قرار شد جدا بشوند.

این نکته که حقیقت غیبت بعد از ظهور معلوم میشود، مثل این است که اگر انسان فقط دوران رحم را میدید و تولد انسان را نمیدید، حکمت اعضا و جوارح را نمی یافت. حکمت دست و پا و چشم و ابرو و تمام این اعضا و جوارح پس از تولد معلوم میشود. جریان غیبت مثل دوران جنینی است. حکمت عبادات و دستورات دین در قیامت معلوم میشود. وقتی قیامت میرسد معلوم میشود که هر کدام از این عبادات و اعمال و امر و نهی ها، مثل دست و پا و چشم و ابروی بود که ایجاد کردیم. در قیامت میشویم، مطابق آنجا ما تنفس داریم، مطابق آنجا ما اعضا و جوارح داریم.

دنباله روایت میفرماید که یابن فضل ان هذا امر من امر الله. جریان غیبت یکی از مباحث امر الهی است. امر میدانید چیست؟ الا له الخق و الامر. یعنی دوران

غلبه نظام امر بر خلق است. ان هذا امر من امر الله، سرّ من سرّ الله. دوران غیبت از اسرار الهی است.. و غیب من غیب الله. دیگر با چه زبانی باید به ما بگویند که جریان غیبت چه حقیقتی است.

و متی علمنا ان الله عز و جل حکیم صدّقنا بان افعاله کلها حکمه و ان کان وجهها غیر منکشف. اگر ما به این رسیدیم، که خدا حکیم است میفهمیم تمام اعمال او حکیمانه است، ولو آنکه حکمت جزئی آن را نفهمیم.

معلوم میشود که بودن در دوران غیبت اتفاقی نیست. استعداد کسی که در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار میگیرد، استعداد نهایی بشریت است. لذا هر کسی که در این دوره قرار گرفته است، باید مراتب شکر عالی را انجام بدهد. خدایا چطور شاکر باشیم که ما را در این دوران به دنیا آوردی؟ ما در این عصر به دنیا آمدیم که عالی ترین مراتب استعداد را امکان فعلیتش را برای ما فراهم کردی.

پرسش و پاسخ

سوال: آن روایاتی که میفرمایند که دیگر ظهور و غیبت برایش فرقی ندارد.

پاسخ: یعنی وقت حقیقت غیبت محقق بشود، ظهور میشود. فرج شخصی در غیبت محقق میشود، لذا ظهور محقق میشود. یعنی آن ها برایشان ظهور انفسی محقق میشود. دیگر غیبت و ظهور برایشان یکسان میشود. مثل امیر مومنان که

میفرماید لو کشف الغطا مازددت یقینا، اگر پرده ها کنار برود، قیامت آشکار بشود، یقین من چیزی اضافه نمیشود. لذا در نظام ظهور هم در دوران غیبت عده ای به جایی میرسند که وقتی ظهور محقق میشود، برای این ها امر جدیدی آشکار نمیشود. اما کمال جدیدی ایجاد میشود. چون دستشان بازتر میشود. مثل کسی که لحظه احتضار مرتبه ای از غیبت برایش برداشته میشود.

سوال: جمع میان این شکر حضور در دوران غیبت با آن تعبیر که (نشکو الیه غیبه ولینا) چیست؟

پاسخ: سازگار است. ان شاء الله بیان میکنیم. این شاکر بودن غیر از نشکو الیک فقد ولینا است. نشکو الیک فقد نبینا یا ولینا، برای این است که خود این شکایت داشتن به سوی خدا یعنی تقاضای رابطه و تقاضای فرج. لذا به ما گفته اند در دوران غیبت تقاضای فرج داشته باشد. اگر انسان تقاضای فرج نداشته باشد در وجودش، یعنی رابطه را نمیخواهد.

سوال: فرج غیر از ظهور است؟

پاسخ: مراتب ظهور است. ظهور انفسی میشود. بگویید فرج و ظهور انفسی. این را الان میخواهد. یعنی این طلب در وجودش هست. این ها مباحث متفرع بر آن مباحث کلان است که به دنبالش می آید و باید جواب داده بشود.

ما ۱۰۵ جلسه بحث های مختلف مهدویت را داشته ایم. دوستانی که تفصیل بحث را میخواهند میتوانند آنجا رجوع بکنند.

سوال: نوع بیان روایات برای تحریض و ایجاد طلب بوده است که ما حقیقت غیبت را بفهمیم یا بیان این حقیقت است که ما اذن نداریم بگوییم حقیقت غیبت چیست.

پاسخ: اینطوری نیست. یعنی نوع بیان است. یک وقت میگویند یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی. از امر رب است یعنی ساکت باشید؟ یا بیان است؟ اگر میفرماید امر من امر الله بیان است. غیب من غیب الله. بیان است. سر من سر الله بیان است. همه اینها بیان است. متتها ابتدا تحریض میکند که به این سادگی نمیشود آشکار کرد. در عین اینکه اینجا گفته است غیب من غیب الله، سر من سر الله و امر من امر الله، هم بیان است، هم برای کسی که نمیداند امر چیست، سر چیست، غیب چیست، فقط یک معرفت اجمالی و حالت اظهار عدم رسیدن است. مثل یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی است.

سوال: حضرت فرمودند در بیان این مطلب اجازه نداریم. لأن لم یوذن لنا.

پاسخ: لم یوذن غیر از این است که امکان پذیر نیست. اذن نداریم، گاهی مراتب افراد است. یعنی پاسخ در افراد مختلف، مختلف است. در جریان غیبت هم

سوالاتی که شده است، به مراتبی از جواب جواب داده اند. از یک جواب عملی ساده یا تخطئه یا مرتبه عالی معرفتی، همه این ها هست.

مثلا در حدیث «ما الحقیقه» کمال از حضرت سوال میکند: ما الحقیقه. حضرت میفرماید حقیقت چیزی است که قابل بیان نیست. میرسد به آخرش میگوید «اطف السراج فقد طلع الصبح» به مرتبه ای رسید که به جای بیان، میگوید «طلع الصبح». مراتب حقیقت را در چند مرتبه بیان میکند ، بعد میفرماید اطف السراج. چراغ را خاموش کن. سراج یعنی نظام مفهوم. دیگر آشکار شد. حل شد. تمام شد. دیگر جای سوال نیست. اطف السراج فقد طلع الصبح. مراتب از جواب را داریم. هر مرتبه ای از این یک مرتبه ای را آشکار میکند متنها با این بیان. ما از اطف السراج فقد طلع الصبح چه میفهمیم؟ انگار مکالمه شان طول کشید، صبح شد، میگوید بلند شو بریم، صبح شده است. اما اطف السراج فقد طلع الصبح برای کمال آنطوری است.

سوال: دلیل اینکه میفرمایید هر چیزی برای پیغمبران سابق بوده برای امت آخر الزمان هست، چیست؟

پاسخ: روایات متعدد.

سوال: آن روایات برای بنی اسرائیل است.

پاسخ: نه. روايات متعدد دارد. بحث يکي از روزهايمان است که تمام سنن و مواريت انبياء و وقايع و حوادثي که پيش آمده است، همه در امت ختمي پيش خواهد آمد. ائمه ميفرمايند.

سوال: يعني هر چيزي که پيش آمده است...

پاسخ: بله. همه آن ها در راستاي امت ختمي بوده است. يعني وقايع و حوادثي که در امت ها پيش آمده است در اين راستا بوده است. جريان سامري ، گوساله پرستي ، تمام اين جريانات در همين رابطه است. جريانات مختلف عبور از دريا، سنگ موسي که ينفجر منه اثنتا عشرة عينا، جريان عصاي موسي، تمام هدايت گري ها و ريزش ها و رويش هايي که پيش آمده است، همه در امت ختمي پيش خواهد آمد. چون مرتبه حق بالاتري است که همه باطل ها در مقابلش هست. چون حق بالاتري است که همه باطل ها در مقابلش هست.

سوال: باطل هم قوي تر شده است.

پاسخ: مرتبه قويتر همه باطلها اينجا هست، همه جزئيات هم هست. نه فقط به کليت .

لطایف و اشارات

هنگام جدایی موسی از خضر، معلوم شد که تمام سه فعلی که خضر با موسی انجام داد، سه مرتبه کمال برای موسی بود. اول میفرماید «اردت ان اعیبها»، من اراده کردم. خضر میگوید که آن کشتی را سوراخ کردم. بعد در بحث کشتن غلام میگوید میگوید «اردنا»، یعنی ما اراده کردیم، یعنی سلسله نظام الهی. بعد در آخرین مورد که آن دیوار بود میگوید اراد ربک. یعنی خدا اراده کرد. در روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که اگر برادرم موسی صبر میکرد، خضر صد یا صدها واقعه از زندگی موسی را به او نشان میداد. این ها واقعه های زندگی خود موسی بوده است. کشتن غلام مثل همان کشتن آن قبطی بوده است. سوراخ کردن کشتی مثل انداختنش در آب بوده است. اقامه جدار مثل سقی گوسفندان بوده است که بدون اینکه اجرت بخواهد سقی گوسفندان کرد، آنجا هم اقامه جدار کرد در حالی که به ایشان غذا نداده بودند